**باسمه تعالی**

[ادامه (مسأله 9: جواز نماز زن، در صورتی که ولایت داشته باشد) 1](#_Toc25858043)

[مسأله 10: وصیّت میّت به نماز خواندن شخص خاصّ 3](#_Toc25858044)

[جهت أوّل: بررسی نفوذ ولایت میّت 4](#_Toc25858045)

[جهت دوم: بررسی لزوم اذن از ولیّ میّت، یا حاکم شرع 6](#_Toc25858046)

**موضوع**: احکام اموات/نماز میّت / مسائل

بسم الله الرّحمن الرّحیم 29/9/1395 – دوشنبه – ج50

### ادامه (مسأله 9: جواز نماز زن، در صورتی که ولایت داشته باشد)

بحث به این مسأله رسید که اگر زن، ولایت داشت؛ جایز است که بر میّت نماز بخواند. اینکه چرا مرحوم سیّد، این مسأله را مطرح کرده است؛ به ذهن ما مسأله­ای که در فقه مطرح است، و مرحوم صاحب جواهر و دیگران، آن را مطرح کرده­اند، این عبارت مرحوم سیّد برای آن، کافی نیست. آنی که در بین علماء در مورد امامت زن، مطرح است، اینکه زن می­تواند در نماز میّت، امامت بکند، اصلش منصوص و مفتَی به است. بحث در این است آیا امامت زن، مشروط به عدم وجود رجال است؛ یعنی نباید مردی باشد که نماز بخواند؛ یا مشروط به عدم وجود رجال نیست؛ یعنی مردها هم باشند، باز زن می­تواند بایستد، و نماز بخواند. ابن ادریس در سرائر فرموده شرط امامت زن برای زنان، و نماز زن بر میّت، این است که رجلی نباشد؛ وگرنه زن، نمی­تواند جلو بایستد. لعلّ مدرکش، بعض روایات باب بوده است. «وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: إِذَا لَمْ يَحْضُرِ الرَّجُلُ تَقَدَّمَتِ امْرَأَةٌ وَسَطَهُنَّ - وَ قَامَ النِّسَاءُ عَنْ يَمِينِهَا وَ شِمَالِهَا وَ هِيَ وَسَطَهُنَّ - تُكَبِّرُ حَتَّى تَفْرُغَ مِنَ الصَّلَاةِ».[[1]](#footnote-1) با توجه به اینکه در این روایت، جواز امامت زنها را تقیید زده است به فرضی که مردها نباشند. و لکن این روایت، ضعف سند دارد، و قابل اعتماد نیست. آن مسأله مطروحه، این است؛ اما آنی که مرحوم سیّد مطرح کرده است؛ ما که در جواهر و غیر آن، نگاه کردیم، مسأله­ای به این صورت وجود ندارد.

و اینکه مرحوم حکیم فرموده ظاهر (إذا کان الولی إمرأة، یجوز لها المباشرة)، می­خواهد مباشرت را به جائی که زن ولی، باشد، تخصیص بزند؛ که اگر ولیّ، نبود جایز نیست، و حال اینکه این عبارت، نارساست. می­گوئیم لازم نیست که ولیّ، باشد؛ بلکه مأذون هم باشد، باز جایز است. اینکه فرموده عبارت نارساست، قابل توجیه است؛ یعنی مرحوم سیّد می­خواهد بگوید جائی که زن مجاز است، و می­تواند نماز بخواند، می­تواند نماز بخواند بر میّت؛ چه آن میت، زن باشد، یا مرد باشد. کلام مرحوم سیّد، موهِم این است که مثلاً نماز زن، بر مرد، مشکل دارد. یا توهّم اشکال است. عمود کلام مرحوم سیّد این است که زمانی که زن می­تواند نماز بخواند، می­تواند نماز بخواند، چه میّت، مرد باشد یا زن باشد. عمود کلام سیّد، این اطلاق است که کسی توهّم نکند که فقط زن، بر زن می­تواند نماز بخواند. و اینکه مرحوم سیّد فرموده (إذا کان الولی)، اشاره به این دارد که مجاز باشد. حرف ما این است که مرحوم سیّد، در صدد این است که بگوید در نماز خواندن زن، شرط نیست که میّت، زن باشد؛ بلکه زن، می­تواند بر مرد هم نماز بخواند. در حالی آنی که در کلمات علماء در داستان زن هست، این است که آیا زن، با وجود مرد، می­تواند نماز بخواند، یا نمی­تواند. مسأله­ای که سیّد، آن را مطرح کرده است، هیچ کس، توهّمش را هم نکرده است، و جای بحث هم ندارد؛ چون درست است در باب غسل، مماثلت، شرط است؛ ولی در اینجا کسی نگفته که مماثلت شرط است، و جای توهّم اعتبار مماثلت نیست. لذا ما غرض مرحوم سیّد را از طرح این مسأله، نمی­فهمیم.

وجه کلام مرحوم سیّد، تمسّک به اطلاقات است (صلّوا علی مواتاکم) است؛ که این روایت، از جهت مصلِّی، اطلاق دارد؛ یعنی هم مردها و هم زنها، باید بر موتای خود نماز بخوانند. و از جهت مصلَّی علیه، هم اطلاق دارد؛ یعنی چه أموات مرد، باشند، و چه زن، باشند، باید بر آنها نماز بخوانید. و اگر کسی بگوید این (صلّوا علی موتاکم) اطلاق ندارد، می­گوئیم روایت خاصّه داریم؛ و آن صحیحه زراره است که در خصوص نماز میّت، فرموده زنها می­توانند امامت بکنند. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: قُلْتُ الْمَرْأَةُ تَؤُمُّ النِّسَاءَ قَالَ لَا- إِلَّا عَلَى الْمَيِّتِ إِذَا لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَوْلَى مِنْهَا- تَقُومُ وَسَطَهُنَّ فِي الصَّفِّ مَعَهُنَّ فَتُكَبِّرُ وَ يُكَبِّرْنَ».[[2]](#footnote-2) و عبارت (قال لا، إلّا علی المیّت إذا لم یکن أحد أولی منها) به قرینه روایات دیگر، تنزیهی است. و وقتی جماعت، مجاز شد، با توجه به اینکه فرقی هم بین جماعت و فرادی نیست؛ و از جهت مصلَّی علیه هم اطلاق دارد. فقط مهم این است که زن، مجاز باشد. این روایت هم از آن روایاتی است که مُشعر به این است که با وجود ولیّ مرد، زن ولایت ندارد.

### مسأله 10: وصیّت میّت به نماز خواندن شخص خاصّ

مسألة 10: إذا أوصى الميت بأن يصلي عليه شخص معين‌ فالظاهر وجوب إذن الولي له و الأحوط له الاستيذان من الولي و لا يسقط اعتبار إذنه بسبب الوصية و إن قلنا بنفوذها و وجوب العمل بها.

اگر میّت، وصیّت بکند که شخص معیّنی، بر او نماز بخواند؛ مرحوم سیّد سه حرف دارد؛ یک حرف، اینکه واجب است أولیاء به موصَی له، اجازه بدهند.‌ حرف دوم، أحوط هم این است که وصیّ هم از آنها، استیذان بکند. حرف سوم، و لو بگوئیم این وصیّت، نافذ است (که مرحوم سیّد می­گوید نافذ است؛ با توجّه به فالظاهر وجوب إذن الولی) لکن اعتبار إذن أولیاء، ساقط نمی­شود.

مرحوم حکیم[[3]](#footnote-3) فرموده این سه حرف مرحوم سیّد، با هم نمی­سازد. فرموده أحوط دوم، با فتوای اول و سوم، جور در نمی­آید. اینکه در اول، فرموده باید آنها اذن بدهند، که معلوم می­شود ولایت آنها ثابت است؛ پس باید فتوی بدهد که باید موصَی له، استیذان بکند، نه اینکه احتیاط بکند. چنانچه (الأحوط) با فتوای ایشان در (و لا یسقط اعتبار إذنه) هم سازگاری ندارد؛ اگر ولایت آنها، ثابت است، أحوط معنی ندارد.

مرحوم خوئی،[[4]](#footnote-4) یک جهت را حلّ کرده است؛ و به ذهن ما یا مقرّر کلام مرحوم حکیم را درست بیان نکرده است، یا خود ایشان، درست مطرح ننموده است. فرموده (و لا یسقط إعتبار إذنه)، با أحوط، مشکلی ندارد؛ چون و لا یسقط، دنبال همین الأحوط است؛ که اگر (لا یسقطَ) بخوانیم، پر واضح است که أحوط بر سر (لا یسقط) در می­آید. و اگر (لا یسقطُ) بخوانیم، باز تتمّه الأحوط است؛ پس تنافی بین (الأحوط) و (لا یسقط) نیست.

در ذهن ما این است اینکه می­گوئیم درست بررسی نشده است، یک مشکله­ای که مرحوم حکیم، مطرح نمود؛ تنافی الأحوط با قبل است؛ می­گوید با (فالظاهر وجوب اذن الولی) هم سازگاری ندارد؛ بلکه اینکه مرحوم سیّد در اول فرموده (فالظاهر وجوب إذن الولی له)، که این، فتوی است، و کاشف از این است که بعدش هم که فرموده (و لا یسقط اعتبار اذنه) این هم فتوی است. صدر و ذیل، هر دو فتوی هستند؛ اینکه مرحوم خوئی این را بند به این کرده که لا یسقطَ یا لا یسقطُ، بخوانیم، اینها خلاف ظاهر است؛ مضافا به قرینه صدر، اینها فتوی است.

ما می­گوئیم حرف مرحوم سیّد که فرموده (فالظاهر وجوب إذن الولی له) و بعدش احتیاط کرده است،و بعد از آن فرموده که و لا یسقط إعتبار إذن الولی، اینها هیچ تنافی با هم ندارند. اینکه فرموده (فالظاهر ...) ظاهرش این است که ولایت آنها هنوز هست، و چون هنوز ولایت دارند، أولی بالصلاة علیه، أولی النّاس بالمیّت، اطلاق دارد، چه وصیّت کرده باشد یا وصیّت نکرده باشد؛ و ادله وجوب عمل به وصیّت هم با این اطلاق، تنافی ندارد؛ فقط می­گوید که به این وصیّت عمل بکنید؛ و اینها که ولایت دارند، اگر بخواهند به وصیت، عمل بکنند، به این است که اذن بدهند. دلیل وجوب عمل به وصیّت، به این آقای ولیّ، می­گوید به وصیّت عمل بکن؛ اگر من به مقتضای ادله ولایت، ولایت دارم؛ پس باید اذن بدهم که به وصیّت عمل بکنند. در ادامه مرحوم سیّد فرموده حال اگر ولیّ، اذن نداد، دیگر ولایتش، ساقط است؛ مرحوم سیّد فرموده بر ولیّ، اذن دادن واجب است؛ ولی اگر اذن نداد، احتیاط این است که شخص وصیّ، از ولیّ میّت، اذن بگیرد؛ چون با اذن نداد ولیّ، هنوز این شبهه هست که او، ولایت دارد. اگر او اذن نداد، و مخالفت کرد، احتیاط این است که وصیّ، فوراً نرود و نماز بخواند؛ بلکه احتیاط این است که برود از ولیّ، إستیذان بکند. اینها خیلی مهم نیست، آنچه مهم است، اصل مطلب است.

اما اصل مسأله، همانطور که در تنقیح[[5]](#footnote-5) فرموده است، و در باب غسل هم گذشت؛ در این مسأله، چند جهت هست.

#### جهت أوّل: بررسی نفوذ ولایت میّت

یک جهت، اینکه آیا این وصیّت، نافذ است؛ که ظاهر کلام مرحوم سیّد که می­گوید واجب است که أولیاء، اذن بدهند، این است که این وصیّت، نافذ است. در باب وصیّت بحث کرده­اند که در چه چیزهای وصیّت میّت، نافذ است؛ و وجوب عمل دارد. بعضی فرموده­اند وصیّت میّت، در چیزی نافذ است که بر او، الآن ولایت دارد. مشروعیّت و نفوذ وصیّت، متوقّف بر ولایت میّت است؛ اگر بگوید نوه من برود درس طلبگی بخواند، نافذ نیست؛ یا وصیّت بکند که فرزندانش نماز شب بخوانند، نافذ نیست؛ چون بر این امور، ولایت ندارد.

مدّعِی می­گوید که ولایت بر میّت، منحصر به أقرباء است؛ با توجه به (أولی الناس بالصلاة أولی الناس بالمیّت)، و این ولایت، مال أحیاء است؛ و شارع مقدّس، بعد از موت او، برای أولیاء، جعل کرده است؛ و میّت، نسبت به بعد از موت، ولایت ندارد. روی این حساب، بعضی گفته­اند وصیّتش مشروع نیست؛ و اطلاقات وصیّت، اینجا را نمی­گیرد.

و لکن همانطور که مرحوم سیّد و دیگران فرموده­اند، ولایت میّت بر اینکه بعد از مردنش، چه کسی او را غسل بدهد، باقی است. روایات ولایت، در مقابل غیر ولیّ است؛ مراد از (أولی الناس بالصلاة أولی الناس به)، این است که این افراد، أولی از دیگران هستند، نه اینکه از خود میّت هم أولی باشند. جعل ولایت برای أولیاء، به نسبت به آخَرین است، نه نسبت به خود میّت، تا نتواند برای خودش، وصی تعیین بکند. در دوران امر، بین اینکه بخواهند میّت را غسل بدهند، و نماز بخوانند، فرموده که أقرب به میّت، مقدّم بر أبعد از میّت است؛ می­خواهد آن أبعد را دو بکند، نه اینکه می­خواهد خود میّت را دور بکند. از این روایت، استفاده نمی­شود که میّت، حقّ ندارد بگوید فلانی بر من، نماز بخواند، و من را غسل بدهد. هر کسی، حقّ وصیّت نسبت به بدن و مالش دارد. در زمان حیات، نسبت به اینها، ولایت دارد؛ و سیره عقلاء بر این است که حتی بعد از مردن هم ولایت داشته باشد؛ این است که وصیّت میّت، نسبت به تجهیزش، نافذ است؛ و لو آنجائی که با ولایت، آنها مزاحمت دارد. اطلاقش می­گوید که وصیّت این نافذ است، حتی در جائی که تصادم با ولایت آنها دارد؛ چون دلیل ولایت آنها، قاصر است. لذا اینکه مرحوم سیّد فرمود (فالظاهر وجوب إذن الولی له)، دلیلی ندارد؛ و اینکه فرموده (و لا یسقط إعتبار إذنه بسبب الوصیّه)، می­گوئیم به سبب وصیّت، ولایتش ساقط است. روایات أولی الناس، موارد وصیّت را شامل نمی­شود. وصیّتی که کرده است، ولایت داشته است، و این وصیّت، مزاحم ندارد؛ زیرا مانعی که متصوّر است، أدله ولایت است، و لکن اینها مانعیّت ندارد. مقتضِی برای سقوط اذن آنها، موجود است؛ و مانع هم مفقود است؛ لذا واجب است که به وصیّت عمل بشود، و ولایت أولیاء هم ساقط است. چون دلیل ولایت، نسبت به فرضی که او وصیت کرده است، اطلاق ندارد. عدم اطلاق ادله ولایت، نسبت به مورد وصیّت، کافی است که بگوئیم وصیّت، نافذ است؛ و آنها، ولایت ندارند. لذا اگر وصیّت کرد، لازم نیست که ببینند أولیاء چه نظری دارند.

مبنای کلام مرحوم سیّد، این است که دو خطاب داریم؛ و چون می­توانیم به هر دو، عمل بکنیم؛ پس واجب است که به هر دو خطاب، عمل بکنیم. و مخالف مرحوم سیّد، می­گوید که خطاب ولایت، اطلاق ندارد؛ لذا اذن، لازم نیست؛ و استیذان هم واجب نیست؛ که در این صورت، علی الأحوطی، که مرحوم سیّد فرموده است، استحبابی می­شود.

#### جهت دوم: بررسی لزوم اذن از ولیّ میّت، یا حاکم شرع

جهت دوم بنا بر ولایت أولیاء، چون هر دو ولایت دارند؛ یعنی هم وصیّ، ولایت دارد و هم أولیاء ولایت دارند؛ جمعش به این است که آنها اذن بدهد، و این (وصیّ) هم به وصیّت عمل بکند. اگر کسی گفت هنوز اذن ولیّ، معتبر است، می­رود اذن می­گیرد؛ و اگر او اذن نداد، آیا باید برود از حاکم شرع، اذن بگیرد؛ یا لازم نیست که از حاکم اذن بگیرد؟ بنا بر اینکه بگوئیم دلیل (أولی الناس)، می­گوید که بعد از مراتب ارث، نوبت به حاکم شرع می­رسد، باید از حاکم شرع، اجازه بگیرد.

1. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 118، باب 25، أبواب صلاة الجنازة، ح 4. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 117، باب 25، أبواب صلاة الجنازة، ح 1. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مستمسك العروة الوثقى؛ ج‌4، ص: 224 (و منه يظهر الاشكال فيما في المتن من التوقف في وجوب الاستئذان و الجزم بوجوب الإذن، إذ لا يخلو ذلك من تدافع. و كذلك الجزم بعدم سقوط اعتبار إذن الولي لأنه ينافي الاحتياط). [↑](#footnote-ref-3)
4. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، صص: 207 – 206 (ثم إنه قد يتوهم التنافي بين قول الماتن: و الأحوط له الاستئذان من الولي، و بين قوله المتصل به: و لا يسقط اعتبار إذنه بسبب الوصية، فإن الأوّل احتياط، و معناه أنه يمكن أن لا يجب الاستئذان من الولي كما اخترناه، و الثاني فتوى بوجوب الاستئذان منه و هما لا يجتمعان. و لكنه مندفع بأنّا إن قرأناه «و لا يسقط» بالرفع يكون قوله: الأحوط ... قرينة على أن المراد عدم السقوط احتياطاً لا فتوى، و إن قرأناه بالنصب بتقدير أن: و أن لا يسقط، عطفاً على الاستئذان فالأمر ظاهر، لأن معناه أن الأحوط أن لا يسقط اعتبار إذنه، فلا مناقضة في الكلام). [↑](#footnote-ref-4)
5. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 206 يقع الكلام في هذه المسألة من جهات: الاولى: في أصل نفوذ الوصية، و قد تقدم في مبحث أولياء الميِّت أن الميِّت أولى بنفسه من غيره، و إنما جعل الولي ولياً مراعاة لحق الميِّت فلا مانع من وصيته في تلك الأُمور، فلا يتوهم أنها من وظائف الأحياء و لا تنفذ الوصية فيما هو راجع إلى غيره، لما عرفت من كونها حقوقاً راجعة إلى الميِّت، و الميِّت أولى بنفسه من غيره.

   الثانية: هل يمكن الولي منع الموصى له بالصلاة على الميِّت عن ذلك؟ الصحيح لا لأنه من فروع نفوذ الوصية، فإنها مع نفوذها لا يمكن لغيره المنع عنها، لعدم جواز تبديل الوصية و تغييرها «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ».

   الثالثة: هل يجب على من أوصى الميِّت إليه أن يستأذن من الولي؟ الصحيح عدم الوجوب، لأن الاستئذان من الولي إنما هو فيما يجوز أن يتصدى له الولي في نفسه أو يرخص لغيره، و أما ما لا يجوز له التصدي له فلا موجب للاستئذان منه في ذلك، نعم لا بأس بالاستئذان منه احتياطاً). [↑](#footnote-ref-5)